



بسم الله الرحمن الرحيم

امروز که در جمع شما جوانان برومند انقلاب اسلامی هستیم، برای من روز شیرین و خاطره‌انگیزی است و ان شاء الله خاطره‌ای ماندگار خواهد بود. ما به جوانانی مثل شما و به مجموعه‌ای مثل این مجموعه‌ی لشکر سرافراز، افتخار می‌کنیم. از آن وقتی که این لشکر به عنوان تیپ فعالیت می‌کرد و نیز از آن وقتی که تشکیلاتش به لشکر تبدیل شد، بنده با آن آشنا هستیم. سالهای طولانی از آن زمان می‌گذرد و همه‌ی این سالها، همراه با افتخارات و سرافرازیها برای این لشکر بوده است.

خدا را شکرگزاریم که جوانان مؤمن و انقلابی این کشور، در لشکریهایی از این قبیل، حجتی شدند بر بسیاری از دیرباوران که تصور می‌کردند در دوران آغشته به فساد و آلوده به گرفتاریهای مادی - که جوانان دنیا به صدها ابتلای روحی و جسمی و عاطفی و عصبی و فسادهای مختلف گرفتار هستند - نمی‌شود جوان یا مجموعه‌ای از جوانان، با دل نورانی، با روح آزاد و با ایمان قوی، راهی را بیمایند که برای انسانهای دیگر اسوه باشد و غیر جوانان به آنها اقتدا کنند و از آنها درس بگیرند. بحمدالله جوانان ما و امثال شما، در این لشکرهای پُرافتخار و نورانی، این حقیقت را ثابت کردید که همچنان که دین خدا همیشه زنده است، گوهر انسانیت هم که خلق بزرگ الهی است همیشه زنده است و در شرایط مختلفی، انسانهای مصفا و نورانی و پاک و برجسته و برگزیده، می‌توانند پرورش پیدا کنند و دیگران را به این راه بکشاند و حجت بر دیگران شوند.

یک دوره، دوره‌ی جنگ و دوره‌ی دفاع مقدس بود و انگیزه‌ها برای حضور جوانان در میدان قدس و تقوا و فداکاری و ایثار، به طور واضح و بارز در اختیار همه قرار داشت. به قدری شعله‌ی مقدس شهادت و ایثار و جهاد، این فضا را روشن و منور کرد که همه‌ی ابرهای تیره‌ی فتنه - نفاقها، کفرها و فسادها - تحت الشعاع قرار گرفتند. نه این که این زایده‌های وجود شریف انسانی، در دوران دفاع مقدس در کشور ما وجود نداشت. وجود داشت ولی تحت الشعاع بود؛ تحت الشعاع آن نور درخشانی که از جانهای پاک انسانهای مؤمن، در میدانهای ایثار و شهادت برمی‌خاست، می‌تابید، شما را نورانی می‌کرد و همه از آن بهره می‌بردند. امام ما که امام نور بود، امام صفا بود، امام قدس و تقوا بود، امام روح بود - روح محض بود - از این نورانیت بهره می‌برد و خود او مکرر این را می‌فرمود. آن روز یک قطعه‌ی کم‌نظیر - و از جهاتی بی‌نظیر - بر تاریخ ما حاکم بود.

بعضی تصور کردند که با تمام شدن جنگ، شمع فروزان معنویت هم در دلها خواهد مرد و خاموش خواهد شد. این اشتباه بود. عده‌ای از جوانان پاک و مؤمن ما در همان روز با شنیدن قضیه‌ی ختم جنگ، عزا گرفتند و فکر کردند که درهای شهادت و معنویت بسته شد و ما در حصارها ماندیم. البته «انّ الجهاد باب من ابواب الجنة» (107)؛ جهاد یکی از درهای بهشت است. شکی نیست؛ اما اولاً بهشت صفا و معنویت الهی درهای متعدّد دارد، ثانیاً جهاد در میدان جنگ - در شور و شوق ایثارها و جانفشانیها - یکی از روشهای جهاد است.

پیامبر عظیم‌الشأن اسلام که معلم بشر از اولین و آخرین بود و ملائکه از حکمت او استفاده می‌کردند و دل مبارک او برترین جایگاه وحی الهی بود، به جوانان زمان خود که از جنگ برگشته بودند، فرمود: «مرحبا بقوم قضاوا الجهاد الاصغر و بقى عليهم الجهاد الاكبر» (108)؛ جهاد کوچکتر را گذرانید، حال نوبت جهاد بزرگتر است؛ جهاد با نفس، جهاد در میدانهای تیره، نه میدانهای شفاف. در جنگ، میدان شفاف است. دشمن در آن سوست، خودی در این سو. دشمن، شناخته شده است؛ خودی هم شناخته شده است. ابزار دشمن هم معلوم است؛ نقشه‌ی دشمن هم قابل حدس است. آسانترین جنگ با دشمن، آن جاست. نگویید آن جا جان در خطر است. در همه‌ی جهادها، جان در خطر است. وانگهی، جان همیشه عزیزترین چیزی نیست که انسان می‌دهد. انسانهایی هستند که روزی صدر بار آرزوی مرگ می‌کنند. گذشتهایی وجود دارد، بالاتر از گذشت جان. زحمتهایی وجود دارد، بالاتر از زحمت دادن جان. پیامبر فرمود «حال نوبت جهاد اکبر است.» و جهاد اکبر در دوران پیامبر، جهادی بسیار دشوار بود.



در دیدار دیگری که امروز با شما دارم، بحثی را مطرح می‌کنم که خواهید دید چقدر جهاد اکبر در زمان پیامبر دشوار می‌نمود؛ چون ابرهای فتنه ناشناخته بود. اما امروز آن‌طور نیست. امروز در زمان ما ابرهای فتنه شناخته شده است و جهاد مثل سرچشمه‌ی فیاضی ادامه پیدا کرده است.

عزیزان من! بعضی کسان از اسم جهاد می‌رمند! خیال می‌کنند که تأسیس یک کشور، ایجاد یک تمدن، نظم در زندگی، پیشرفت در زندگی مادی و معنوی و رفاه مشروع برای انسانها، با جهاد نمی‌سازد و جهاد ضدّ اینهاست! چه خطایی! چه غلطی! بدون جهاد، هیچ چیز به دست انسان نمی‌آید؛ نه دنیا و نه آخرت. بدون جهاد، در مقابل گرگ بی‌دست و پای بیابان هم نمی‌شود ایستاد؛ چه رسد به گرگهای بسیار بسیار خطرناک دنیای سیاست و دنیای اقتصاد و سرپنجه‌های خونینی که میلیونها انسان را دریدند و نابود کردند و خوردند و بردند!

مگر یک ملت بدون جهاد می‌تواند سرش را بالا بگیرد؟ مگر یک ملت بدون جهاد می‌تواند طعم عزّت را بچشد؟ مگر یک ملت بدون جهاد می‌تواند در میان ملت‌های دنیا شأن و موقعیتی پیدا کند؟ «انّ الجهاد باب من ابواب الجنة». همیشه همین‌طور است و جهاد دری است از درهای بهشت. هم خلد برین الهی؛ یعنی بهشت نشئه‌ی آخرت، هم راحت در این دنیا؛ یعنی جهاد. در همه‌ی کشورها و میان همه‌ی ملت‌ها هم این‌گونه است که اگر قرار باشد جهاد معنای حقیقی به خود بگیرد، باید در آن، موجودهای الگو و انسانهای نماد وجود داشته باشند؛ بدون نماد و بدون الگو نمی‌شود. خیلی از جوانان مثل یک لشکر تمام نشدنی خدا، از کتم عدم به وجود می‌آیند و وارد صحنه‌ی جامعه می‌شوند. در بعضی از کشورها - مثل وضع کنونی کشور ما - بیشتر و در بعضی از کشورها کمتر. فقط با کتاب نمی‌شود به اینها گفت که در راه شرف و در راه آرزوهای بزرگ انسانی و در راه اهداف والا و در یک کلمه‌ی جامع کامل درست، در راه خدا جهاد کنید. علاوه بر گفتن، به نمونه و الگو احتیاج دارند. افتخار سپاه پاسداران این است که در درون خود از این الگوها، فراوان و بی‌نهایت دارد؛ همین سرداران، همین فرماندهان، همین عناصر گوناگون، همین جوانان پاک و نورانی؛ همانهایی که امام نور آرزو می‌کرد که یکی از آنها باشد؛ همانهایی که در دوران جنگ، تا هرجا و در هر خانه‌ای که عطر معنویت آنها و کلام آنها می‌رفت، آن خانه از لحاظ معنوی، پُرفروغ و آباد بود؛ همانهایی که امام پیدایششان را «فتح‌الفتوح» انقلاب اسلامی دانست.

در صدر اسلام، فتح‌الفتوح، یک حادثه‌ی نظامی بود. مسلمانان مدّت زمانی در منطقه‌ای از مناطق شرقی آن روز میدانگاه جنگ و غربی امروز ایران، معطل شدند تا توانستند چند دژ را بگیرند. وقتی گرفتند، گفتند این «فتح‌الفتوح» است. امروز هم در تاریخ، فتح «نهادند» و «جلولا»، به نام «فتح‌الفتوح» خوانده می‌شود؛ یعنی یک حادثه‌ی نظامی. امام ما فرمود فتح‌الفتوح انقلاب اسلامی، نه یک حادثه‌ی نظامی که یک حادثه‌ی انسانی است؛ یعنی پیدایش این جوانان، خلق این انسانهای نورانی، بیرون آمدن فرشتگان از دنیایی که جز اهریمن در مناطق مختلف جوانانه‌ی آن به چشم نمی‌خورد و نمی‌خورد. امروز تا حدودی در گوشه‌هایی از دنیا جلوه‌های نورانی دوباره پیدا می‌شود. فتح‌الفتوح، این جوانان بودند؛ همین سرداران شهیدی که این لشکر را به وجود آوردند؛ همین سردار «علی فضلی»؛ همین سردار «ناصح»؛ همین جوانان مؤمن و همین نورانیهایی که نورانیت آنها می‌تواند دل‌هایی را روشن کند. اینها مایه‌ی شرفند؛ اینها مایه‌ی عزّتند. برای یک کشور، داشتن اینها افتخار است؛ بردن نامشان افتخار است؛ تکرار یادشان افتخار است؛ ادامه‌ی راهشان افتخار است.

اشتباه است اگر کسی خیال کند اسم جنگ و شلمچه و ایثار و سرباز و سپاهی و سردار را نیاورید؛ مبادا وضعی که می‌خواهیم در جامعه به وجود آید، به هم بخورد! نه؛ این خطاست. وضع مطلوب، وضع خوب، بنای شامخ، پرچم عزّت، دولت مقتدر، ملت سربلند و راه روشن، آن وقتی خواهد شد که مفهوم «جهاد» در حالی که در انسانهای پاک و والا و پیراسته تجسّد پیدا کرده است، در جامعه‌ای نیز وجود داشته باشد، و در جامعه‌ی ما وجود دارد.

جوانان عزیز! عزیزان نورانی! خدا را شکر می‌کنیم که دولت قدر شما را می‌داند؛ ملت قدر شما را می‌داند؛ مسؤولان کشور قدر شما را می‌دانند؛ رئیس‌جمهور قدر شما را می‌داند؛ مجلس قدر شما را می‌داند. خدا را شکر می‌کنیم که پرچم عزّت و جهاد و ایثاری که با دست شما جوانان در این کشور به اهتزاز درآمد، امروز هم در دست جوانان است؛ جوانان مؤمن، جوانان پاک و نورانی در میدانهای مختلف. اگر روحیه‌ی جهاد و مقاومت در مقابل دشمنیهای دشمن



باشد، این جوان هر جا هست - در پادگان، در دانشگاه، در حوزه‌ی علمیه، در بازار، در کارخانه، در محیط‌های گوناگون - «مجاهد فی سبیل الله» است؛ پاسدار ارزشها و پاسدار دین است و این امروز بحمدالله وجود دارد. این را قدر بدانید.

اگرچه بسیاری از شما میدانهای نبرد را لمس کردید و در آن حضور داشتید؛ اما کسانی از شما هم که حضور نداشتند، می‌توانند امروز آن را با وجود خودشان احساس کنند. امروز هم دشمن هست. امروز هم دشمن در کمین است. امروز هم اگر دشمن به این نتیجه برسد که تحمیل جنگی دیگر می‌تواند به ملت و انقلاب ایران ضرر برساند، آن جنگ را تحمیل خواهد کرد. امروز هم اگر دشمن بتواند با ابزار اقتصادی، با ابزار فرهنگی، با ابزار تبلیغات، با کار سیاسی، و با هر وسیله‌ی دیگر به این پرچمی که ایران اسلامی و ملت ایران برافراشت و به مسلمانان دنیا هویت داد - که امروز در آفریقا، در ترکیه، در اروپا، در آسیا و در همه جا نشانه‌های عزتی را که ایران اسلامی به وجود آورد و طلیعه‌ای که تابانید، احساس می‌کنند - آسیب بزند، آسیب خواهد زد. خیال نکنید دشمن منصرف شده است. دشمن برای بیست سال، سی سال، چهل سال، پنجاه سال بعد نقشه می‌کشد؛ چون دشمن که یک شخص نیست؛ دشمن یک اردوگاه است. اردوگاه اسلام هم اردوگاه است. اردوگاه اسلام هم برای ده سال، بیست سال، پنجاه سال، صد سال، آمادگی ایجاد می‌کند. آری؛ فقط این دشمن نیست که پنجاه سال بعد را می‌بیند؛ ما صد سال بعد را می‌بینیم و به فضل پروردگار خواهید دید که «کیدهم فی تضلیل (109)»، «ان کید الشیطان کان ضعیفا (110)». خواهید دید که آنها اشتباه می‌کنند. خواهید دید که آنها یک بار دیگر تودهنی خواهند خورد. خواهید دید که بینی استکبار بر خاک مالیده خواهد شد. ملتها این را خواهند دید و تأویل و مصداق آیه‌ی مبارکه‌ی «الم تر کیف ضرب الله مثلاً کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء، تؤتی اکلها کل حین بأذن ربها و یضرب الله لامثال للناس» (111) را مشاهده خواهند کرد. این ملتها را خدا می‌زند تا ما درست بفهمیم.

شما جوانان، اولاً قدر خودتان را بدانید. ثانیاً قدر لباس نظامی، لباس سپاهی و لباس بسیجی را بدانید. ثالثاً قدر این ضوابط و مقررات را که می‌تواند در قاعده‌ها و میزانه‌ها و مقدارهای لازم، شما را حفظ کند، بدانید و آنها را به طور کامل رعایت کنید. قدر موجودیهای خودتان را از سلاح، تجهیزات، امکانات، ماشین‌آلات، ابزار و وسایل بدانید و آنها را نگه دارید، تعمیر کنید، و در حفظشان بکوشید. قدر آن ایمانی را که در شماست - و پشتوانه‌ی همه‌ی اینهاست - بدانید و حفظش کنید.

عزیزان من! بعضی از سرمایه‌های معنوی، با همه‌ی ارزشی که دارند، نیازمند حفظ کردند. مثلاً محبت را باید حفظ کرد؛ مثل گیاهی است که اگر به آن نرسیدید، از دست خواهد رفت. ایمان از این قبیل است. ایمان را باید حفظ کنید. حفظ ایمان، با رفتار خوب، با تأمل و تدبّر خوب، با توجه به خدا، با حفظ و تقویت ارتباط با خداست. حفظ این گوهر، با توأسی به حق و توأسی به صبر است. هر دو نفرتان، یکدیگر را به حق و صبر توصیه کنید. صبر، یعنی پایداری و استقامت.

وجود مقدس ولی‌عصر (ارواحنا فداه) پشتیبان شما باد. روح مطهر امام بزرگوار از شما راضی باد. ارواح طیبه‌ی شهدای عزیز ان شاءالله از شما شاد باشند. پروردگارا! به محمد و آل محمد، سرنوشت آن کسانی که قدر شهادت را می‌دانند و آن را می‌شناسند، جز شهادت قرار مده. پروردگارا! رضای خود را لحظه‌ای از ما منصرف نفرما. پروردگارا! هدایت خود را لحظه‌ای از ما دور نفرما.

والسلام علیکم ورحمةالله وبرکاته

(107) کافی، ج 5، ص 4

(108) کافی، ج 5، ص 12

(109) فیل: 2

(110) نساء: 76

(111) ابراهیم: 24 و 25